



تا وقتی که دوست داریم نوروز در جامدای

نوروز روزی است که در آن، همه کمی مهربان‌تر می‌شوند. با آمدن بهار، احساسی پیدا می‌شود که همه به پیداشدن آن کمک می‌کنند. انگار همه‌ی کسانی که ما را می‌شناسند یا نمی‌شناسند، همراه با ما تلاش می‌کنند. این به اندازه‌ی یک ظرف پر از پرتقال، قشنگ است!

اگر توی قلبِ ما چیز شیرین و تازه‌ای نباشد، آن را توی شیرینی‌فروشی‌ها پیدا نخواهیم کرد. عید که می‌شود، بوی سیب و خش‌خش کاغذ شکلات و صدای خنده‌های مهمانی را بردارید و توی جامدای‌تان نگه دارید. روزهایی خواهد رسید که این خاطره‌ها برای شما بسیار عزیز خواهد بود. صدای به‌هم‌خوردن فنجان‌ها و نعلبکی‌ها و یک سینی بزرگ چای، نشان می‌دهد خیلی‌ها را دوست داریم.

عید نوروز، عید شکست تاریکی و تنهایی است. روزی که خانه بوی تمیزی و امید می‌دهد. جشنی که در آن، همه امیدواری را به هم هدیه می‌دهند. تا وقتی که دوست داریم عید بهتری داشته باشیم، عید وجود خواهد داشت. من دوست دارم عید در کنار شما بچه‌ها باشم. شادی شما بچه‌ها واقعی‌ترین شادی‌هاست. در عید نوروز، همه با کودکی‌هایشان به میهمانی می‌روند. آرزو دارم این‌طور باشد. در روز عید، خوب به عزیزانتان نگاه کنید. خیلی لذت‌بخش خواهد بود که بعدها یادتان بیاید خواهرتان در شش‌سالگی چه شکلی بوده است. یا لباس پدر بزرگ چه‌رنگی بوده و عمو چه ساعتی به خانه‌ی شما آمده است. بعدها هر وقت این‌ها را به یاد بیاورید، توی فکرتان بوی پرتقال و بوی عید خواهد آمد. ■